

## یافته هایی از مناسبات اسماعیلیان نزاری در روابط با حکومت محلی غوریان در منطقه قهستان (بر اساس گزارش طبقات ناصری)

مهدی خلیلی، دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی - دانشگاه خوارزمی  
ملیحه مهرابی دلشاد، دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر  
مرتضی میردار، دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه خوارزمی

### چکیده

اسماعیلیان نزاری پس از تحکیم حکومت در قلاع مناطق شمالی ایران با رویکرد توسعه قدرت و گسترش قلمرو جغرافیای سیاسی توانستند در مناطق مختلف از جمله در شرق و جنوب شرقی ایران نیز نفوذ خود را گسترش داده و با ایجاد پایگاه های مناسب در تحولات سیاسی و مذهبی آن منطقه تاثیر گذار باشند. یکی از حکومت های محلی منطقه مذکور، غوریان بودند و با توجه به اینکه خود نیز داعیه دار نشر اسلام در مناطق شرقی (بلاد کفر) محسوب می شدند لاجرم آنان را در مقابل اسماعیلیان نزاری قرار می داد که در این راستا برخوردهایی را نیز با آنان داشتند. اما غوریان با درک اوضاع سیاسی عصر خویش به ویژه پس از تهاجم مغولان به ایران که مناطق شرقی نیز آسیب های فراوانی را متحمل شده بود، با اسماعیلیان نزاری از در دوستی وارد شدند و توانستند با ایجاد روابط حسنه به ویژه با تسامح مذهبی روابط مناسبی را حتی در حوزه مسائل تجاری داشته باشند. نظر به اینکه گزارش جوزجانی موثق ترین منبع در مورد حکومت غوریان می باشد، تمرکز استنادات بر گزارش طبقات ناصری استوار شده است.

**واژگان کلیدی:** اسماعیلیان نزاری، غوریان، قهستان، مناسبات مذهبی، خوارزمشاهیان، روابط اقتصادی

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۵

mahdikhalili57@yahoo.com E-mail:

**مقدمه**

نهضت اسماعیلیان در ایران از سال ۲۶۰ ق ابتدا در ری و سپس در خراسان، سیستان و ماوراءالنهر آغاز گردید و پس از استقرار حکومت فاطمی در مصر، امر دعوت با انسجام خاصی دنبال شد. اسماعیلیان به زودی توانستند در ارکان حکومت های وقت نیز نفوذ کنند و کار دعوت چنان شد که به قول خواجه نظام الملک «مردمان دوردست چنان می پنداشتند که اهل حضرت همه باطنی شده اند». از سال ۴۸۳ ق حسن صباح با استقرار حکومت در قلعه الموت، حرکت اسماعیلیان را از یک نهضت پراکنده و بیشتر مخفی به یک حکومت مقتدر محلی تبدیل نمود و سپس جانشینانش با توسعه قلمرو جغرافیایی به عنوان یک حکومت سیاسی و نظامی در حیات عصر خویش مطرح شدند. خاصه اینکه با استقلال مذهبی از فاطمیان مصر برای خود مشروعیت سیاسی نیز قائل شدند.

اسماعیلیان نزاری در طول حیات خود همواره به بسط قدرت، توسعه جغرافیای سیاسی و امنیت کاروان های تجاری خود نظر داشتند و این امر از این منظر که آنان دارای بنیان های فکری و عقیدتی بودند تلاش آنان را در مواجهه با قدرت ها و حکومت های محلی بیشتر می کرد. به ویژه اینکه از ظرفیت های فرهنگی و اجتماعی نیز در راستای اهداف کلان خود بهره می بردند. اواخر دوره سلجوقیان و دوره خوارزمشاهیان نیز که کشور بیشتر دچار آشفتگی شده بود، اسماعیلیان نزاری از فرصت ایجاد شده بیشترین استفاده را نمودند و توانستند بر تاثیر گذاری خود در مناطق مختلف بیفزایند. یکی از پایگاه های مهم نزاریان در قسمت شرق و جنوب شرقی ایران منطقه قهستان بود که در همسایگی حکومت محلی غوریان قرار داشت. غوریان نیز که به نوعی غازیان مناطق شرقی محسوب می شدند و داعیه دار مذهبی بودند در مواجهه با اسماعیلیان نزاری برآمدند.

مطالعات و پژوهش های صورت گرفته در تاریخ سیاسی و اجتماعی نزاریان همواره حول محور قدرت های همعصر آنان بوده و مطالعات موردی در روابط نزاریان با حکومت های محلی کمتر مورد توجه و مذاقه قرار گرفته است. در حالی که نزاریان با توجه به قلاعی که در اختیار

داشتند بیشترین مناسبات را با حکومت های محلی برقرار نموده اند. بر این اساس با توجه به اینکه نزاریان با غوریان در منطقه قهستان در همسایگی یکدیگر قرار داشتند، غوریانی که ابتدا پیرو فرقه کرامیه و سپس به حمایت از مذهب شافعی برخاستند را می توان در مقابل شیعیان اسماعیلی قرار داد. از این منظر پژوهش در مناسبات آنان و چگونگی عملکرد این دو حکومت قابل اعتنای بیشتری است. لذا جهت بررسی منطقی و روشمند پژوهش حاضر پرسش و فرضیه ای مطرح است.

به گزارش منهج سراج جوزجانی در طبقات ناصری حکومت محلی غوریان در مواجهه با همسایه خود؛ اسماعیلیان نزاری در منطقه قهستان در مرحله نخست در مواجهه با اسماعیلیان نزاری روش برخورد را در پیش گرفتند اما با تهاجم مغولان، از در مصالحه با نزاریان درآمدند و توانستند روابط حسنه ای را ایجاد نمایند. لازم به ذکر است مواجهه اسماعیلیان نزاری قهستان با حکومت محلی غوریان بعضاً در بستر تحولات سیاسی دولت های سلاجقه و خوارزمشاهیان اتفاق افتاد و بر این اساس اشاره به برخی از فاکت های تاریخی این دولت ها جهت تبیین موضوع این پژوهش عرضه شده است.

### معرفی کتاب طبقات ناصری

طبقات ناصری تاریخ عمومی است که در سده هفتم هجری به زبان فارسی تألیف شده است. محتوای طبقات ناصری بیشتر گزارش هایی در خصوص غوریان و آل شنسب و بعضاً سلاطین هند می باشد. این اثر تألیف منهج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی معروف به منهج سراج است که در حدود سال ۵۸۹ ق در شهر فیروزکوه مرکز حکومت غوریان به دنیا آمد. پدر مؤلف، سراج الدین محمد منهج از افراد سرشناس حکومت غوریان در فیروزکوه بود و هنگامی که سلطان معزالدین غوری در سال ۵۸۲ ق شهر لاهور را از چنگ غزنویان خارج ساخت، مولانا سراج الدین را به مقام قاضی لشکر هندوستان منصوب کرد. در حدود سال ۵۹۰ ق که او در فیروزکوه بود، از سوی سلطان غیاث الدین غوری به رسالت اعزام شد. یک بار به نزد

ملک تاج الدین حرب به سیستان و بار دیگر در حدود سال ۵۹۰ ق قصد بغداد را داشت که در اثنای راه در نزدیکی مکران درگشت.

جد بزرگ منهاج سراج به نام امام عبدالخالق جوزجانی از جوزجانان - منطقه‌ای بین هریود علیا و بلخ - به غزنین رفت و با دختر سلطان ابراهیم غزنوی ازدواج کرد. پس از این وصلت، فرزندان وی در این شهر مستقر شدند و بعدها مدتی را در غور و لاهور گذراندند. بر این اساس منهاج سراج به واسطه موطن اصلی اجداد خود، نسبت خویش را جوزجانی نوشته اما خود در آن محل سکونتی نداشته است (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶).

منهاج سراج نیز در سال ۶۱۳ ق در مقام سفارت به سیستان نزد ملک یمین الدین بهرامشاه پسر ملک تاج الدین حرب رهسپار شد. او در سال ۶۱۷ ق و زمان تهاجم مغول در نزدیکی هرات در کنار غازیان، با کفار مغول به جنگ مشغول گردید. پس از تصرف سرزمین غور و ویرانی شهر فیروزکوه توسط مغولان در سال ۶۱۹ ق منهاج سراج پس از چند بار گریز از چنگ مغولان در نهایت به هندوستان رفت و به خدمت ناصرالدین قباچه حاکم سند و مولتان رسید. در سال ۶۲۵ ق که سلطان شمس الدین ایلتمش، قباچه را از میان برداشت، منهاج سراج در دهلی نزد وی صاحب مناصب شرعی و مذهبی شد. نزاع و ناآرامی که پس از درگذشت این سلطان رخ داد موجب شد وی مدتی را در نواحی شرقی هند سپری کند. در دوره ناصرالدین محمود پسر شمس الدین ایلتمش دوباره اوضاع آرامش یافت، قاضی منهاج سراج با بازگشت به دهلی به مقامات مهمی چون قاضی القضاة کل هندوستان و حکومت شهر دهلی منصوب گردید.

منهاج سراج این کتاب را در سال ۶۵۵ ق شروع و تا آخر سال ۶۵۸ ق آن را به پایان رساند. منابع از زندگی او پس از این سال خبری را گزارش نکرده اند. او کتابش را به ناصرالدین محمود بن ایلتمش - از سلاطین دهلی - تقدیم کرد. از این جهت اثر او طبقات ناصری نام گرفت. طبقات ناصری از جهت اشتغال بر حوادث مهم و به ویژه وقایع حکومت غوریان و سلسله های منشعب از آن و همچنین بخش مهمی درباره تهاجم مغول به سرزمین های اسلامی و خراسان بزرگ تا حدود هندوستان از اهمیت به سزایی برخوردار است.

منهاج سراج علاوه بر منابع تاریخی مهم و بعضاً کم یاب از مشاهدات خود و افراد موثق نیز استفاده کرده است. مؤلف سعی کرده تا در اثناء کتاب منابع مورد استفاده خود را معرفی کند «تا ناظران را بر صحت آن اعتماد تمام افتد» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۱) وی آگاهی‌های مهم و منحصر بفردی درباره روابط اسماعیلیان قهستان و ملوک غور دارد. این گزارش‌های مولف به خصوص از آن رو مهم و قابل اعتنای بیشتری است که او خودش در پی آشفته‌گی که با تهاجم مغولان ایجاد شد دو بار به عنوان سفیر حکومت غور به قلمرو اسماعیلیان قهستان رفت و با محتشم قهستان دیدار نمود. گزارش‌های طبقات ناصری در باب موقعیت و اعتبار اسماعیلیان نزاری کم نظیر است.

طبقات ناصری شامل اخبار انبیاء، سلاطین، خلفای اسلام و حاکمان عرب و عجم تا زمان مؤلف است و آن را بر اساس طبقات مختلف تقسیم نموده و نهایتاً با تاریخ مغول پایان می‌پذیرد. قسمت بیشتر طبقات ناصری به تاریخ غوریان و حاکمان هند اختصاص دارد که در طبقات هفدهم تا بیست و دوم به ذکر آنان پرداخته است. در قرن ششم هجری غوریان از حاکمان قدرتمند بخش شرقی خلافت به حساب می‌آمدند و جوزجانی که در دامان این خاندان پرورش یافته بود، ارادت خاصی نسبت به آنان ابراز داشته است (مبین، ۱۳۸۲، ش ۲۱: ۱۳۹).

طبقات ناصری با انشایی ساده و روان و بدور از تکلف و به زبان فارسی نگاشته شده است. جوزجانی گویا به فارسی و عربی نیز اشعاری داشته و چند بیتی نیز در طبقات ناصری آورده است. با اینکه جوزجانی به زبان عربی و مسائل مذهبی آشنایی داشته، ولی در تالیف این اثر از نثر و روش پیچیده و متکلف پیروی نکرده است. طبقات ناصری از منظری میراث مشترک تاریخی و فرهنگی ایران و افغانستان و در نگاهی وسیع تر حتی پاکستان و هندوستان نیز محسوب می‌شود. زیرا شامل بخش مهمی از تاریخ گذشته این کشورها است و یکی از منابع با اهمیت درباره تاریخ اوایل دوره اسلامی هند نیز محسوب می‌شود (مبین، ۱۳۸۲، ش ۲۱: ۱۳۷).

## غوریان

سلسله غوریان نخستین بار با درخشش سلطان علاء الدین حسین غوری (۵۴۴-۵۵۶ ق) در تاریخ پدیدار شد. اطلاعات و گزارش های پیش از او در منابع بسیار اندک است. این قوم اصالتاً دارای نژادی ایرانی و جنگجو بودند که تا قرن ها به استقلال در کوهستان های صعب العبور افغانستان زندگی می کردند. جدایی این ناحیه از دیگر مناطق اسلامی موجب شد تا کمتر مورد توجه جغرافیا نویسان و مورخان اسلامی قرار گیرند. اخبار و گزارش های موجود از تاریخ این قوم نیز نسبت به سلسله های دیگر ضعیف تر است. منبع اصلی و موثق احوال غوریان، طبقات ناصری از منهای سراج جوزجانی است که در قرن هفتم هجری تالیف شده و در واقع تاریخ محلی دودمان غوریان است و اطلاعات مفصلی درباره غوریان دارد. نخستین بار سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۱ ق به این سرزمین لشکر کشید و آن را ضمیمه قلمرو خود کرد و یکی از افراد دودمان شنسبانیان غور را به حکومت آنجا گماشت. به تشویق او اسلام در آن سرزمین نشر یافت. به گزارش منهای سراج حاکمان غور از نسل سوری پادشاه سابق غور بودند. جوزجانی وفاداری عامل غوری منصوب از سوی سلطان محمود را می ستاید (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۲۹ و ۳۳۰ - مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۰۲ - باسورث، ۱۳۷۱/ج ۵: ۱۵۸).

تختگاه حکمران غور فیروزکوه بود و این شهر همواره تا پایان حکومت غوریان مورد توجه و مرکز حکمرانان غوری قرار داشت. از جمله ملوک غور عزالدین حسین (۴۹۳-۵۴۰ ق) بود که با سلطان سنجر سلجوقی مقارن بوده و روابط مسالمت آمیزی با هم داشتند. اما مدتی بعد با روی کار آمدن علاء الدین حسین غوری (۵۴۴-۵۵۶ ق) توسعه طلبی غوریان آشکار گردید. او نخست به انتقام قتل برادرش در سال ۵۴۵ ق به غزنین یورش برد و آنچنان غارت و شهرسوزی به بار آورد که به علاءالدین جهان سوز مشهور شد. «بقهر شهر غزنین را بگرفت و هفت شبانه روز غزنین را آتش در زد و مکابره فرمود و در این هفت روز دست گشاد و غارت و کشتن و مکابره بود هر که از مردان یافتند بکشتند و عورات و اطفال را اسیر کردند و فرمان داد تا کل سلاطین محمودی را از خاک درآورند و بسوخت مگر سلطان محمود غازی و سلطان

مسعود و سلطان ابراهیم را» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۴۳). وی بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷ ق) را که قصد استقرار مجدد سلطه غزنویان در غور را داشت، شکست سختی داد (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۴۳ - ۳۴۲).

خشم دیوانه وار ملک غوری سبب نابودی بسیاری از بناهای باشکوه، مساجد، مدارس و کاخ هایی شد که نسل های متوالی غزنویان با غنایم هند آن ها را ساخته و آراسته بودند. به نظر می رسد تعداد زیادی از کتب کتابخانه های با ارزش شهر از جمله خزانه کتب سلطانی که شماری از دست نوشته های ابن سینا را پس از غارت اصفهان به آنجا منتقل کرده بودند نیز در آتش سوخته باشد (حسینی، ۱۹۸۴: ۶).

بهرامشاه پس از شکست به هند گریخت و آخرین سلاطین غزنوی، هند را نیز در برابر پیشروی غوریان از دست دادند. این پیروزی ها حاکم غور را با سلطان سنجر که حامی بهرامشاه بود مواجه ساخت (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۹۸ - ۳۹۷؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۴۲۰ و ۴۳۵). ملک غور خود را مانند سلجوقیان لقب «سلطان معظم» داد و با سلطان سنجر درگیر شد. سلطان سنجر به ناچار سپاهی فراهم کرد و عازم بلاد غور شد. در سال ۵۴۷ ق در پی این جنگ علاء الدین غوری شکست خورده و به اسارت افتاد تا پس از دو سال با دادن مبلغی گزاف رها شد (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۴۷ - ۳۴۶؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۴۲۱). اما دیری نگذشت که با شکست سنجر در برابر غزان راه گسترش مملکت برای غوریان گشوده شد.

### رویارویی غوریان با اسماعیلیان نزاری قهستان

در اواخر روزگار حکومت علاء الدین حسین غوری نوعی رابطه مسالمت آمیز با اسماعیلیان برقرار شد. گزارش جوزجانی حاکی از آمدن سفیرانی از جانب الموت - مرکز حکومت اسماعیلیان ایران - به غور است. نزاریان مستقیماً نزد سلطان علاء الدین رفتند و سلطان آنان را احترام بسیار گذاشت. اسماعیلیان « بهرجا از مواضع غور در سر دعوت کردند و ملاحظه الموت طمع بظبط و انقیاد اهل غور بستند» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۴۹). ابن اثیر نیز گزارش

دیگری در این باره دارد، اما فقط به حضور شمار زیادی از داعیان اسماعیلی و گسترش دعوت آنان اشاره دارد (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۷۴). در گزارش او ذکری از دلیل حضور و یا سازش سلطان علاء الدین با اسماعیلیان نیامده است. ولی قرار گرفتن این گزارش در متن خبر وی درباره مرگ سلطان علاء الدین نشان می دهد که داعیان اسماعیلی در آخرین سال های زندگی او شروع به فعالیت در غور کرده و با مخالفتی از جانب سلطان نیز مواجه نبودند.

گزارش ابن اثیر تا حدی موید خیر جوزجانی است. اما آنچه مهم است دلیل موافقت و همدلی سلطان غور با رسولان الموت است که هیچ کدام از دو منبع فوق به آن اشاره ای نداشته اند. به خصوص آن که مستوفی وی را پادشاهی عاقل و کاردان و سنی پاک مذهبی شمرده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۰۴). این رویداد بایست با دوره حکمرانی محمد بن کیا بزرگ (۵۳۳ - ۵۵۷ق) مصادف باشد و شگفت آن است که وی در صدد تماس با سلاطین سنی مذهب غوری برآمده که از حیث جغرافیایی از مرکز حکومت او بسیار دور بودند. البته جوزجانی و ابن اثیر به صراحت یکی از مقاصد این هیات یا هیات ها را نشر دعوت اسماعیلیان نزاری در غور می دانند و به گفته ابن اثیر داعیان در نشر دعوت توفیق بسیاری نیز یافتند، اما مرگ سلطان علاء الدین سبب کنندی کار آنان شد. زیرا سیف الدین محمد بن حسین غوری (۵۵۶ - ۵۵۸ ق) پسر و جانشین علاء الدین واکنش تندی در برابر نزاریان در پیش گرفت.

ابن اثیر از اخراج اسماعیلیان توسط سیف الدین خبر می دهد (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۷۴)، در حالی که به گفته جوزجانی که از زادبوم خویش خیر بیشتر و موثق تر دارد «سلطان سیف الدین محمد به اتفاق جمله ملوک اکابر و امراء غور به تخت فیروزکوه بنشست و او ... دیندار و سنی در اسلام بود و آن رسل که از ملاحده الموت آمده بودند و در سر هرکس را به بطلان و بدعت و ضلالت دعوت کرده بودند باز طلب فرمود و جمله را فرمان داد تا در کل بلاد ملحد کشی کردند و همه را بدوزخ فرستادند و ساحت ممالک غور که معدن دینداری و شریعت پروری کرد از لوٹ خبث قرامطه به تیغ طهارت داد و بدین غزو بسنت محمد محبت او در



دل‌های اهل غور و ممالک جبال راسخ گشت و همگان نطق عبودیت او بر میان بستند» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۵۱ - ۳۵۰).

طی دوره کوتاه سیف الدین محمد و قتل و اخراج اسماعیلیان، غوریان به دینداری شهرت یافتند. حکمرانان غوری، مذهب کرامی داشتند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۶۲) که به ابو عبدالله محمد بن کرام؛ بنیانگذار فرقه صوفیانه منسوب بود. کرامیان در غور و سند پیرو مکتب حنفی بودند و با زهد و عبادت سر میکردند. بسیاری از پیروان کرامیه نومسلمان بودند و بزرگترین پیروزی این فرقه در مسلمان کردن بسیاری از مردم کافر غور و غرجستان بود. کرامیان در قرن پنجم و ششم در هرات در اکثریت بودند و بنای نخستین خانقاه‌ها و مدرسه‌ها را در اسلام بدان‌ها منتسب می‌سازند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰ و ۸۱). ظاهراً اهتمام سیف الدین به قلع و قمع ملاحده اسماعیلی به واسطه فشار کرامیان بود. جالب آن است که خود کرامیان نیز از سوی فرقه‌های سنی به الحاد متهم می‌شدند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۷۲).<sup>۱</sup> در واقع شیوع چنین تهمت‌هایی بود که سبب شد غوریان پس از گسترش مملکت خود از حمایت فرقه ظاهری مسلک کرامیه که در میان اهالی غور پیروان زیادی نیز داشت دست کشیدند و به طرفداری از فقه شافعی برخیزند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۶۲ - باسورث، ۱۳۷۱/ج ۵: ۱۶۱). زیرا شافعیان در این زمان دارای جایگاه اجتماعی و اعتبار معنوی بیشتری بودند.

سیف الدین در سال ۵۵۸ ق در نبرد با غزان که پس از مرگ سنجر طغیانشان افزایش یافته بود کشته شد (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۵۲). در این هنگام سلطنت غور به غیاث الدین محمد (۵۵۸ - ۵۹۲ ق) رسید. وی از فیروزکوه امپراتوری رو به گسترش غوری را اداره می‌کرد. همچنین غزنین را پس از بیرون راندن غزها در سال ۵۶۹ ق به برادرش شهاب الدین داد و او را با لقب «سلطان معزالدین به تخت محمودی بنشانند» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۳۵۸). امپراتوری غوریان در زمان این دو برادر به اوج خود رسید. به گفته باسورث مشارکت و مناسبات دوستانه میان دو برادر از پدیده‌های نادر این دوره است. زیرا جنبه دوگانه امپراتوری - یعنی توسعه طلبی در خراسان و مغرب و میراث بردن سنت غازی غزنویان در هند و مشرق - به سود این

تقسیم قدرت بود. معزالدین در سال ۵۷۱ ق به هند لشکر کشید و مولتان را از تصرف اسماعیلیان محل بیرون کرد. بعدمان غلام سپهسالار ترک وی نظیر قطب الدین ایبک، اختیار الدین محمد خلجی و ناصر الدین قباچه به تاخت و تاز در هند ادامه دادند. اینان به واسطه شایستگی فرماندهی و صداقت معزالدین تا ده ها سال بعد از مرگ معزالدین هم چنان به نام او سکه می زدند و خود را «معزی» می خواندند (باسورث، ۱۳۷۱/ ج ۵: ۱۶۱).

سلطان غیاث الدین غوری پس از به تخت نشاندن برادرش در غزنین امور فتوحات هند را به وی سپرد و خود عازم گسترش قلمرو غوریان به سمت غرب و خراسان شد و این توسعه طلبی او را با قدرت خوارزمشاهیان مواجه ساخت. در این زمان وقوع اختلاف میان سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاه (۵۶۷-۵۹۶ق) و برادرش سلطانشاه (۵۶۷-۵۸۹ق) فرصت مساعدی به سلطان غوری داد تا شهرهای شرقی خراسان را تسخیر کند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۵۹ - ۳۵۸؛ جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۲۷). جوزجانی با استناد به نامه ای از علاء الدین محمد خوارزمشاه از اتحاد میان غیاث الدین و تکش خوارزمشاه سخن می گوید (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۶۰) اما با توجه به حمایت غوریان از سلطانشاه در برابر تکش این امر بعید می نماید (جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۱۹). با این حال میان غوریان و تکش خوارزمشاه در این مدت درگیری پیش نیامد و دلیل عمده آن افزون بر تعادل قوا، توجه سلطان تکش به امور عراق و گسترش نفوذ خود بر جای سلجوقیان در ایران بود.

دخالت تکش در امور ایالت جبال دشمنی خلیفه الناصرالدین الله عباسی (۵۷۵-۶۲۲ق) را با او برانگیخت (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۰۱؛ جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۲۸ و ۳۳) و به دنبال آن روابط دوستانه ای میان غیاث غوری و خلیفه عباسی برقرار شد. میان دو طرف سفرای متعددی رد و بدل شدند و از جمله یک بار پدر مولف طبقات ناصری از جانب غیاث الدین به بغداد رفت (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۰۲ - ۳۰۱). به گزارش ابن اثیر در سال ۵۹۴ ق تکش خوارزمشاه یورش گسترده ای را به عمال خلیفه در ایالت جبال آغاز کرد. خلیفه ناصر از سلطان غوری درخواست کرد قلمرو خوارزمشاه را مورد تاخت و تاز قرار دهد. تکش بناچار به خوارزم

بازگشت و برای تلافی، حاکم خطا را به تهاجم بر بلاد غوریان برانگیخت (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۴۱). اما اندکی بعد شکست خطائیان و بر هم خوردن روابطشان با خوارزمشاه سبب نزدیک شدن تکش به سلطان غور شد. با پادر میانی غیاث الدین، روابط میان خوارزمشاه و خلیفه عباسی اصلاح پذیرفت و خلیفه عباسی تکش را خلعت سلطنت پوشاند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۴۸).

تکش خوارزمشاه در سال ۵۹۶ ق هنگامی که علیه اسماعیلیان یورش برده بود در گذشت. غیاث الدین با وجود دشمنی با تکش به سوگواری مرگ او پرداخت و این هوشمندی او بیانگر درک اوضاع و احوال سیاسی می باشد. به گزارش جوزجانی علاء الدین محمد خوارزمشاه پس از مرگ پدرش «به خدمت سلطان غیاث الدین رسل فرستاد»، اما «سلطان معزالدین را آن اتصال موافق نیفتاد و مکاوحت ظاهر شد» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۶۰). ابن اثیر بر آن است که این سلطان غیاث الدین بود که مرگ تکش و ضعف خوارزمشاه بعدی را غنیمت شمرد و برادرش شهاب الدین را برای فتح خراسان فراخواند. به هر حال غوریان هجوم خود را به خراسان به استمداد هندوشاه، نوه متواری تکش مستند ساختند و پس از تسخیر مرو او را همراه عاملی از جانب خود در آنجا به حکومت منصوب نمود (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۵۰ و ۲۵۳). فتوحات غوریان تا جرجان و بسطام گسترش یافت و با آنان «شحنگان فرستادند و در ضبط خویش آوردند» (جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۴۹).

غوریان پس از فتح خراسان با وضع دشواری مواجه شدند. حکومت آنان در میان خراسانیان محبوبیتی نداشت. زیرا غیاث الدین مذهب کرامیه داشت و مردم خراسان کرامیان را تحقیر می کردند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۴۸). از این رو مذهب شافعی را که در خراسان رواج داشت پذیرفت. معزالدین نیز پیش از این کرامی بود ولی به گفته جوزجانی پس از حکومت یافتن بر غزنین چون «اهل آن شهر و مملکت بر مذهب امام ابو حنیفه بودند ... بر موافقت ایشان مذهب امام اعظم قبول کرد» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۳۶۲).

بنابر گزارش ابن اثیر تغییر مذهب غیاث الدین از کرامیه به شافعی در سال ۵۹۶ ق در پی تلاش یکی از علمای شافعی صورت گرفت. اما با توجه به غلبه کرامیان در غور این خبر ضعیف می نماید (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۴۸؛ جوزجانی/ ج ۱: ۳۶۳ - ۳۶۲)<sup>۲</sup> و گزارش بعدی ابن اثیر چنانکه در بالا اشاره شد به صحت نزدیکتر است. ظاهراً معزالدین چون پیش از این حنفی شده بود نیازی به تغییر مذهب نمی دید.

اسماعیلیان خراسان در این روزگار قدرت و نیروی بسیاری داشتند و به خصوص رونق اقتصادی قلمرو اسماعیلی قهستان سبب جلب توجه ملوک و سلاطین اطراف بدان ها بود. پیش از یورش غوریان به خراسان اسماعیلیان با هجوم خوارزمشاه در سال ۵۹۶ مواجه شدند و توانایی دفاعی آنان تا بدان حد بود که به رغم محاصره چند ماهه، سپاه خوارزمشاه از تسخیر یکی از قلاع آنان عاجز ماند و سرانجام نزاریان با دادن مبلغ گزافی که حکایت از قدرت مالی بسیار آنان داشت مصالحه با خوارزمشاه را به دست آوردند (جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۴۶ و ۴۷).

از گزارش ابن اثیر برمی آید که اسماعیلیان پیش از تهاجم سلاطین غوری با سلطان غیاث الدین غوری که در راس دیگر شاخه های حکومت غوریان بود رابطه برقرار کرده و پیمان دوستی بسته بودند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۵۴). او در جای دیگر از تسامح و تساهل غیاث الدین نسبت به مذاهب دیگر و تاکید این سلطان بر عدم تعصب مذهبی در ملکداری و سیاست نیز سخن گفته (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ ج ۹: ۲۶۰) که همه اینها موید گزارش پیشین ابن اثیر است. اما بر خلاف مدارا و سیاستمداری غیاث الدین، برادرش شهاب الدین (معزالدین) مسلمانی متعصب بود. «شهاب الدین به قصد تخریب رباع و قلاع ملاحده بجانب قهستان رفت» (جوینی، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۴۹).

به گفته ابن اثیر به روستایی در قهستان رسید. به او گفتند اهالی روستا اسماعیلی مذهبند. بنابراین دستور داد مردان را بکشند و زنان و بچه ها را به اسارت درآورند و اموال را غارت کنند. روستا به ویرانه ای تبدیل شد سپس به گناباد رفت (حموی، ۱۳۹۹/ ج ۲: ۱۶۵)<sup>۳</sup> و آن را محاصره کرد. تمام اهالی این شهر اسماعیلی بودند. صاحب گناباد شکایت این تهاجم را نزد

غیاث الدین برد و اظهار گله مندی کرد. در این احوال ترس اسماعیلیان از شهاب الدین افزایش یافت و از او امان خواستند تا از شهر خارج شوند. شهاب الدین آنان را امان داد تا از شهر خارج گردند. سپس یکی از غوریان را در شهر گماشت و دستور داد شعار اسلام در آنجا برافراشته گردد و نمازها برقرار شود. سپس شهاب الدین به محاصره دژ دیگری از اسماعیلیان پرداخت. در این هنگام رسول برادرش غیاث الدین رسید و به وی گوشزد کرد که با او نزد سلطان برگردد زیرا سلطان این روش او را نمی پسندد. رسول طناب خرگاه شهاب الدین را برید و به وی گفت همراه سلطان بازگردد، شهاب الدین با ناراحتی همراه سپاهش بازگشت و به واسطه خشمناکی نسبت به رفتار برادرش با او عازم هند شد (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۵۴).

در این گزارش به صراحت از التزام غیاث الدین به پیمانش با اسماعیلیان قهستان سخن به میان آمده و تعهد سلطان غیاث الدین به پیمانش تا بدان حد بود که برادر و سپهسالار لشکر را به رغم نارضایتی اش از مصاحبه برادر با اسماعیلیان مجبور به محترم شمردن پیمان سلطان کرد. سلطان محمد خوارزمشاه پس از استقرار سلطنت و فراغ بال از جانب خطائیان همت خویش را صرف بازستاندن بلاد خراسان از غوریان کرد و از طریق جنگ از سال ۵۹۸ ق به اجرای برنامه های خود پرداخت و شهرهای خراسان را یکی پس از دیگری به دست آورد (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۵۶ و ۲۵۹؛ جوینی، ۱۳۷۵/ج ۲: ۴۹ و ۵۳). با وجود افزایش نیرو و اقتدار سلطان محمد خوارزمشاه، شوکت و نیرومندی سلطان معزالدین تا بدان حد بود که پس از مرگ غیاث الدین در سال ۵۹۹ ق «استعداد سفر خوارزم آغاز نهاد و در شهر سنه احدی و ستمانه بر بلاد خوارزم لشکر کشید و محمد خوارزمشاه از پیش لشکر غزنین منهزم رفت» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۴۰۱ و ۴۰۲). ابن اثیر محاصره خوارزم را در سال ۶۰۰ ق ذکر کرده است و همو گوید خوارزمشاه از خطائیان خواست تا به بلاد غوریان یورش ببرند و همین خبر سبب بازگشت شتابناک سلطان غور شد (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۶۲؛ جوینی، ۱۳۷۵/ج ۲: ۵۴). معزالدین در ناحیه آندخود - در میان بلخ و مرو - از ترکان خطائی شکست سختی خورد و او به وساطت سلطان سمرقند از محاصره خطائیان نجات یافت و به ناچار با سلطان محمد خوارزمشاه پیمان

صلح منعقد گرداند. وی پس از این شکست و در پی آشتیگی بلاد غوریان، برای آرام کردن مملکت و تجهیز سپاه به هندوستان رفت (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۴۰۲ - ۴۰۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۶۲؛ جوینی، ۱۳۷۵/ج ۲: ۵۷).

در سال ۶۰۰ ق، پیش از آن که سلطان غور عازم جنگ با خوارزمشاه شود رسولی از جانب محشتم - پیشوای اسماعیلی قهستان - نزد معزالدین رسید. ابن اثیر از محتوای این سفارت خبری ذکر نکرده است، اما هر چه بوده سبب خشم سلطان غور شد. وی به علاء الدین محمد حاکم غور دستور داد تا با سپاهی بسیار به محاصره بلاد اسماعیلیان در قهستان بشتابد. صاحب زوزن نیز در این محاصره به یاری او شتافت. سپاهیان غوری در سال ۶۰۰ ق شهر اسماعیلی نشین «قاین» (حموی، ۱۳۹۹/ج ۴: ۳۰۱) را محاصره کردند تا سال ۶۰۲ ق این محاصره به طول انجامید (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۶۳). به گفته ابن اثیر پس از آن که خبر قتل سلطان غوری به سپاه رسید با اهالی قاین بر پرداخت ۷۰ هزار دینار مصالحه کردند و از آنجا کوچ کرده و پس از فتح و قتل و غارت عازم فیروزکوه شدند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۶۳).

سلطان معزالدین جهت آرام ساختن مناطق آشوب زده متصرفات غوریان تلاش بسیار نمود سپس به غزای هندوستان رفت تا تدارکات سفر او برای جنگ با کافران خطایی فراهم شود. در هنگام بازگشت از این لشکرکشی و عزیمتش به جانب بلاد غزنین در منزل «دیمک» فدائیان هندوان کوکری او را در حال نماز به قتل رساندند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۴۰۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۷۲؛ جوینی، ۱۳۷۵/ج ۲: ۵۹؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۰۷). ابن اثیر در گزارش روشن تری از احتمال شرکت اسماعیلیان نزاری در قتل معزالدین خبر می دهد. به گفته او در میان قاتلان سلطان که دستگیر و مقتول شدند دو نفر مختون بودند. احتمالاً اسماعیلیان از یورش دوباره سلطان به قهستان می ترسیدند و در این هنگام نیز سپاهیان غوری قلعه قاین را در محاصره داشتند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/ج ۹: ۲۷۲). نسوی زیدری منشی و مورخ جلال الدین خوارزمشاه که به عنوان سفیر برای مذاکره به الموت رفته بود گزارش نموده که نزاریان اظهار داشتند ما همیشه با سلطان در صلح بوده ایم و هیچ گاه جنگ نداشته ایم و حتی هنگامی که جلال

الدین (خوارزمشاه) پس از شکست از چنگیز و فرار از رود سند، به تنگدستی و تنهایی به هند وارد شد، یاران ما خود را به او رساندند و یاری اش نمودند. همچنین نزاریان بودند که شهاب الدین غوری را به نفع سلطان محمد خوارزمشاه کارد زدند (نسوی، ۱۳۴۴: ۲۳۱ - ۲۳۰).

آنچه که این قرائن و شواهد را دال بر شرکت فدائیان مدلل می سازد آن است که جوزجانی مورخ غوریان نیز از قتل معزالدین بردست «فدایی ملاحده» سخن رانده است (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۱: ۴۰۳).

«چون سلطان شهاب الدین (معز الدین) از دار دنیا به منزل عقبی رسید غلامان او که هر کس صاحب طرفی شده بودند آن مملکت را که در حوز هر یک بود با استقلال حاکم شدند» (جوینی، ۱۳۷۵/ج ۲: ۶۱). سلطان معزالدین فرزندی نداشت از این رو برادرزاده اش غیاث الدین محمود را به جانشینی او برگزیدند. رقابت ترکان سپاه و غوریان سبب شد تا غیاث الدین به خوارزمشاه توسل جوید و با ورود خوارزمشاه به صحنه این رقابت ها و دست نشاندگی و قتل غیاث الدین در سال ۶۰۹ ق غزنین نیز در سال ۶۱۲ ق به تصرف خوارزمشاه درآمد (باسورث، ۱۳۷۱/ج ۵: ۱۶۵ - ۱۶۴). با این حال برخی از امرای غوری در شهرها و قلعه ها امارت های محلی برپا کردند و خود را عنوان و لقب ملک دادند. اخبار و احوال این ملوک منفرد و حوزه قلمرو آنان چندان مشخص نیست.

در گزارش های منهای جوزجانی که خود در عهد هجوم مغول به بلاد غور حاضر و ناظر وقایع بوده و در درگیری و جنگ با مغولان نیز شرکت داشته می توان خبرهایی از این ملوک پیدا کرد. در اینجا از احوال دو تن از ملوک به واسطه ارتباط آنان با اسماعیلیان سخن خواهیم آورد. این گزارش از جوزجانی که خود سفیر و فرستاده از جانب غور به قهستان بود نقل شده و از این رو از ارزش و اعتبار بسیاری برخوردار است و آگاهی های جالبی در بردارد.

### سفارت جوزجانی به قهستان

نخست باید متذکر شد که مولانا قاضی منهاج سراج جوزجانی پس از پدرش عهده دار مناصب سیاسی و قضایی پدرش شد که او نیز منهاج سراج الدین نام داشت و از رجال مهم دربار فیروزکوه و غور بود. قاضی منهاج سراج شخصی با تجربه و سیاست مدار و متشخص بود و به اوضاع دولت های آن عصر و وضعیت سیاسی آن دوره آشنایی داشت و از این رو از سوی حاکمان غور چند بار برای سفرهای سیاسی نامزد شد. او نخستین بار در سال ۶۲۱ ق عازم قهستان و خراسان شد مقصد این سفر مذاکرات تجاری و اقتصادی برای مبادله کالا و تهیه لوازم زندگی بود. زیرا پس از هجوم مغولان دیار غور و خراسان خسارت های فراوانی دید و بعد از رفتن مغولان مملکت از مایحتاج زندگی و پوشاک خالی گشت. هدف از ارسال قاضی تلاش وی برای گشودن راه های تجاری بود.

قاضی «از قلعه تولک باشارت ملک تاج الدین حسن سالار خرپوست باسفرزار رفته شد تا راه کاروان ها بگشادند و از اسفرار به طرف قاین رفته و از آنجا به قلعه سرتخت و جواشیر». سفر قاضی به قهستان متضمن نکاتی چند است. از یک سو بلاد اسماعیلیان در قهستان از رونق اقتصادی شکوفایی برخوردار بوده و دیگر آن که اسماعیلیان قهستان بنا بر مصالحه ای که پیشوای اسماعیلی الموت - جلال الدین حسن نو مسلمان (۶۰۷-۶۱۸ق) - با مغولان کرده بود از دستبرد مغولان در امان بودند. در آخر اینکه غوریان بنا بر شرایط جدیدی که ایجاد شده و بدان اشاره گشت به ایجاد روابط با اسماعیلیان سخت تمایل پیدا کرده بودند و آن تنفر که از تعصب دینی برخاسته بود از میان برداشته شده بود.

قاضی توصیف جالبی از اوضاع اسماعیلیان قهستان می دهد «و فرمانده بلاد قهستان در آن محتشم شهاب منصور ابوالفتح بود او را دریافتم در غایت دانایی بعلم و حکمت و فلسفه چنانچه در بلاد خراسان مثل او فلسفی و حکیمی در نظر نیامده بود غربا را بسیار تربیت می کرد و مسلمانان خراسان که به نزدیک او رسیده بودند به حمایت و پناه می گرفت و بدین سبب مجالست او با علما خراسان بود ... جمله را اعزاز فرموده بود و نیکو داشت کرده چنانچه تقریر



کردند که در آن اوان دو سه سال فترات نخست خراسان یک هزار و هفتصد تشریف و هفتصد سر اسب تنگ بست از خزانه وافر او بعلماء و غربا رسیده بود» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۱۸۳ - ۱۸۲).

گویا دست و دلبازی‌های محتشم شهاب سرانجام سبب شکایت اسماعیلیان از او به خداوندگار الموت - پیشوای اسماعیلیان ایران - شد و از الموت فرمان رسید که به طرف الموت رود و محتشم شمس‌الدین حسن اختیار را به فرماندهی قهستان فرستادند. قاضی در ادامه گزارش سفر خویش آورده است «داعی دولت قاهر چون از نزدیک آن محتشم شهاب مراجعه کرد بجهت خریدن مایحتاج جام‌ها به شهر تون رفت و از آنجا به قاین و از اسفزار و تولک باز آمد» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۱۸۳). قاضی در این سفر توانست با عقد معاهده و موثیقی راه کاروان‌های تجاری را به جانب بلاد غور و بالعکس بگشاید و این توفیق بزرگی بود. او مدتی بعد در سال ۶۲۲ ق به امر ملک رکن‌الدین محمد عثمان مرغنی از خایسار غور برای بار دوم عازم قهستان شد تا راه کاروان‌ها را به سوی بلاد این ملک نیز بگشایند. «او از خایسار به فراه و از آنجا به قلعه «گاه» سیستان و از آنجا به حصار «کره» و از آنجا به طبس و از آنجا به قلعه مومن آباد و از آنجا به قاین، محتشم شمس‌الدین را آنجا دیده شد و او مردی لشکری پیشه بود» (جوزجانی، ۱۳۶۳/ ج ۱: ۱۸۴). ظاهراً سفر دوم قاضی به بلاد اسماعیلیان قهستان نیز قرین پیروزی بود و او توانست مبادلات تجاری میان بلاد خایسار غور و قهستان برقرار سازد. این دو گزارش از قاضی به خوبی از برطرف شدن بسیاری از دشمنی‌ها و خصومت‌ها و جایگزینی روابط مسالمت‌آمیز میان اسماعیلیان با همسایگانشان حکایت دارد. ظاهراً غوریان به رغم شور و حرارت مذهبی که داشتند از حیث درک اوضاع سیاسی و منافع اقتصادی غافل نبودند.

### نتیجه‌گیری

با توجه به داده‌های منابع به نظر می‌رسد اسماعیلیان نزاری در مواجهه با حکومت‌های محلی همان سیاست مدارا و گفتگو را در پیش گرفتند و زمانی که این رویکرد به نتیجه نمی‌

رسید با از میان برداشتن افراد موثر، در تحمیل قدرت خود تلاش می کردند. چنانچه به گزارش نسوی شهاب الدین غوری را به نفع خوارزمشاهیان کارد زدند. منطقه قهستان به عنوان یکی از پایگاه های مهم نزاریان به دلیل فعالیت های تجاری از اهمیت به سزای برخوردار بوده و شاید رونق فعالیت های اقتصادی آنان حکومت محلی غوریان را بر آن داشت که با اسماعیلیان از در مصالحه درآیند. چرا که قبل از هجوم مغولان غوریان رویکرد خصمانه ای را نسبت به نزاریان این منطقه داشتند و از آنجا که از فرقه کرامیه به فقه شافعی و اسلام اهل سنت تمایل پیدا کردند، خود مدعی نشر اسلام در مناطق شرقی و بلاد کفر بودند. این رویکرد قطعاً آنان را در مقابل اسماعیلیان شیعی مذهب قرار داد.

نکته مهم اینکه با تهاجم مغولان به ایران که وضعیت مناطق شرقی ایران آسیب فراوانی دید و سرزمین غوریان نیز از این امر مستثنی نبوده است، حکومت محلی غوریان توانست با درک شرایط جدید در مسائل مذهبی در مواجهه با اسماعیلیان نزاری با تسامح برخورد نماید. زیرا با ورود مغولان به ایران اسماعیلیان به مرکزیت الموت سفیری نزد مغولان فرستادند و اظهار ایلی نمودند. همین امر باعث شد قهستان نه تنها از هجوم مغولان در امان بماند، بلکه مامن و پناهگاهی برای دانشمندان و نخبگان قرار گیرد.

در این شرایط پیش آمده منهای سراج جوزجانی جهت بهبود روابط و گشودن مناسبات تجاری با اسماعیلیان نزاری، عازم قهستان شد. گزارش های وی در طبقات ناصری نیز موید توفیق و نتیجه مندی این سفارت در اوضاع و احوال غوریان بوده است. نکته دیگر اینکه منابع و ماخذ موجود اخبار بسیار اندکی در مسائل اقتصادی اسماعیلیان نزاری در لابلای مناسبات سیاسی آنان گزارش نموده اند. حتی پژوهشی نیز در اقتصاد نزاریان و چگونگی روابط تجاری آنان در زمان معاصر نیز صورت نگرفته است. لذا فقره مذکور در رابطه با غوریان نیز مشهود است و کارکرد تجاری اسماعیلیان در مناسبات مذهبی و سیاسی با حکومت غوریان موثر بوده است.

## یادداشت‌ها:

- ۱- کرامیان در روزگار غزنویان نیز در کشتار و پیگرد اسماعیلیان نقش موثری داشتند.
- ۲- جوزجانی ضمن تایید نقش عالم شافعی، خواب صادقانه را دلیل اصلی تغییر مذهب غیاث الدین عنوان نموده است.
- ۳- یاقوت حموی آورده است جنابذ از نواحی نیشابور است. همچنین آن را گاه ناحیه ای و گاه روستایی شمرده است.
- ۴- قاین قصبه قهستان و دارای دژی استوار به نام «نعمان بزرگ» بود و آب آن از قنات تامین می شد.

## منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۵) تاریخ کامل. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: علمی.
- ۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸ ه.ق) الکامل فی تاریخ. بیروت: دارالفکر.
- ۳- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۸) تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ۴- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۱) «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران». تاریخ ایران کمبریج، ج پنجم. گردآورنده جی. آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ۵- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳) طبقات ناصری. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- ۶- جوینی، علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین محمد (۱۳۷۵) تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- ۷- حسینی، صدرالدین بن علی (۱۹۸۴ م) اخبار الدوله السلجوقیه. تصحیح محمد اقبال. بیروت: دارالافاق الجدیده.
- ۸- حموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت (۱۳۹۹ ه.ق) معجم البلدان. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ۹- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷) «صوفی گری و کرامیان». کتاب مجموعه مقالات فرقه های اسلامی. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: اساطیر.

- ۱۰- مبین، ابوالحسن (۱۳۸۲) «طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام». فصلنامه آیینه میراث. شماره ۲۱. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب .
- ۱۱- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۴) تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی زیدری (۱۳۴۴) سیرت جلال الدین مینکبرنی. به کوشش مجتبی مینوی. ج ۲، تهران. علمی و فرهنگی.

